



۲۰۱۷/۰۹/۲۵

م. اسحاق نگارگر

# زندگی و مرگ ما مردم با هم شریک است

## خاطرات تلخ و شیرین یک پیر مرد دهقان

کمیابیش نیم قرن بعد فرصتی مساعد میسر گردید و رهسپار چار بولک و دلبرجین گردیدم. نخستین تغییر مطلوب این بود که سرک تا ولسوالی چار بولک قیر گردیده و جای رفت و آمد با شتر؛ اسپ و گادی را موتر و موتر سایکل گرفته بود و اما چه دشوار است ببینی که جای آن داشته های بدوی را وسایل بالنسبه مودرن گرفته ولی ذهنیت ها در همان عنعنات کهنه و دیرین میخکوب گردیده باشد؛

با آنکه برادر همسر در مزار شریف و در مسیر چار بولک به من اطمینان می داد که

چار بولک و دلبرجین دیگر آن قریه های جدا از هم افتاده نیست و مردم عادی سرشار از امید به آینده و زندگی استند و تلاش دارند بر طبیعت خشن و بی رحم منطقه زیست خود غلبه کنند.

من که تصویر افغانستان معاصر را در جدال های فکری کتاب خوانان و به اصطلاح روشنفکران می دیدم که بر سر کلمات می جنگیدند و همدیگر را به لقب های قبیله پرست و تجزیه طلب زیر رگبار اهانت و تحقیر می گرفتند چندان خوشبین نبودم.

چار بولک از گذشته های دور بدین سو چشم به عنایت برف و باران دوخته و بیش از پنجاه در صد کشت و کار اینجا للمی و به اصطلاح مردم محل دیمه بود. کمبود آب ایجاب مردی را می کرد که آب را عادلانه در میان زمینداران و باغداران تقسیم کند. این مرد که میر آب خوانده می شد از شهرت و اعتبار خاص برخوردار بود و زمینداران برای اینکه نگاه التفاتش را جلب کنند نافش را چرب و در وصفش از تعبیرات زیبای انوری وار استفاده می کردند بنا براین در چار بولک اگر نزاعی رخ می داد و یا سر و دست مردم با ضربه های بیل می شکست مسؤول ماجرا آب بود و میر آب برای تقسیم عادلانه در یک کوزه یک سوراخ کوچک برمه و آنگاه کوزه را از آب پُر می کرد و تا کوزه از

به اهتمام ولی احمد نوری

آب خالی می شد پوره یک ساعت طول می کشید و بنا بر این هر زمیندار به اندازه زمین خود از دو تا هفت ساعت حق آبه داشت و این مقدار آب برای تمام زمین کافی نبود و بنا بر این هر زمیندار یک اندازه زمین را آب می داد و کشت می کرد و بقیه زمین را بلا استفاده می گذاشت تا در آن خار بروید و آن خار ها را نیز به عنوان هیزم تنور و داش می فروخت و اگر باران می بارید بخشی از زمین را خربوزه یا تربوز دیمه می کاشت و به هزار و یک خواری دخل و خرج خود را به هم نزدیک می کرد و همین رسمی بود که قرن ها ادامه داشت و مردم بدان خو گرفته بودند. چار بولکی که من بعد از تقریباً نیم قرن می دیدم همان چار بولک قبلی نبود که وقتی گادی یا رمه بز ها و گوسفندها از سرک خامه آن عبور می کرد کم از کم دو ساعت وقت کار داشت تا غبار برخاسته از عبور گادی یا رمه فرو نشیند و مردان و زنان را می دیدی که گرد آسیای محیط زیست بر سر و روی شان نشسته بود و این سو و آن سو می رفتند. این چار بولک سرسبز و شاداب بود و آثار شادابی را حتی در چهره های مردم نیز می دیدی. هنوز همان روحیه مهمان نوازی بر مردم مسلط بود و به حکم الجود بالموجود هر چیز که در بساط داشتند برای مهمانان خود می آوردند.

مردمی فقیر ولی صمیمی که همان یک تبسم دوستانه و بی ریای شان به هزاران خوان مکلف و رنگین دیگران می ارزد. با دهقانی پیر از عرب های دلبرجین نشستیم و از او خواستم که هرچه می داند از سال های تجاوز روس ها؛ مجاهدین؛ طالبان و حکومت فعلی برایم قصه کند و تجربه های تلخ و شیرین خود را در میان بگذارد و او هم صمیمانه به سخن آغاز کرد و گفت:

وقتی روس ها بر این مُلک حمله کردند من مجاهد بچه بودم و با حزب اسلام (اینجا عموماً حزب اسلامی را حزب اسلام می گویند).

جهاد می کردم؛ پاکستان می رفتم و سلاح می آوردم. می پرسم که خودت گلبدین حکمتیار؛ برهان الدین ربانی و دیگر رهبران مجاهدین را می شناختی؟ با خنده پاسخ می دهد که همین امروز هم اشرف غنی یا عبدالله را ندیده ام و نمی شناسم و ما مردم غریب را با شناختن پادشاهان چه کار؟

من نه این رهبران را دیده بودم و نه آنها را می شناختم اما قوماندانان محلی خود را می شناختم که با ما یک جا بودند و از یک کاسه نان می خوردیم و از یک چای جوش چای می خوردیم و بر یک گلیم می خوابیدیم. شناخت آن رهبران برای ما کفایت می کرد. سرگروپ ما جوانی به نام عبدالله بود که روس ها شهیدش کردند و او در پیشاپیش ما به جهاد می رفت. ما همه چیز را با هم تقسیم می کردیم. می پرسم:

تناسب قومی در میان تان چه گونه بود؟

می گوید:

زندگی و مرگ ما مردم با هم شریک است و آنگاه با انگشت برایم نشان می دهد: اونو (آن) قشلاق "فتح خانخیل" است. آنان افغان (پشتون) هستند؛ اینه ما مردم عرب استیم اونو "دلبرجین" مردم ازبک و تاجک هستند اونو مردم ایلچچی و هزاره چقش هزاره هستند.

ما از پدر پدر ده (در) قشلاقای خود زندگی کدیم. او (آب) خودش زندگیس (زندگی است) آگه (اگر) او بسیار باشه و بر (برای) کُل ما برسه زمین سیر او می شه. زمین که سیر او بود شکم مردم سیر آس (است). ما ده غم و شادی شریک استیم. هر طرف که می ریم (رویم) شو (شب) ده (در) هر قشلاق که دل ما شد می باشیم و خان یا بای امو (همان) قشلاق غم او و نانه (آب و نان را) می خوره و آفتاب که برآمد راه مانه گرفته می ریم. خان یا بای نان مان ده خورجین ما می مانه و مارا رخصت می ته که طرف قشلاق خود روان شویم. ما از همدیگر زن گرفته ایم و با همدیگر خویشی کرده ایم. می گوید:

مه ده اینمی خارجیام (من از همین خارجی ها هم) گفته ماندم که ما از شما مردم هیچ چیز نمی خواهیم اگر آب باشد ملک آباد آس و غله و دانه ارزان. مردم چه مرگ می خواین (خواهند) که خارج بزَن (بروند) و خوده (خود را) ده کُشتن بتن (بدهند)!

می پُرسم:

در بارهٔ تعلیم و تربیهٔ جوانان و مخصوصاً دختران چه فکر می کند؟ می گوید:

"ما مردم امی امروز فایده مکتب خواندگی ره دیده راهی استیم و آنگاه به سوی برادر همسرم اشاره میکند و می گوید: "مه با خواجه لالا ده امی "چار بولک" مکتب می رفتم مه مکتبه پرتافتم (رها کردم) و دیقانی کدم (دهقانی کردم). حالی خواجه لالا اینجه چاه عمیق کنده و سولر شانده و کتی (همرای) برق سولر از چاه او (آب) می کشه (می کشد) و اریکین و لامپه (چراغ) ره پرتافته (رها کرده) چار طرفه کتی برق افتوی روشن کده کُل مردم برش دعا می کنن ما می فامیم که اینمی کُش کمال مکتب خواندگی اس."

میگویم امان بای بیادر ده قسمت مکتب دخترا خوده چُپ گرفتی! می گوید:

"کاکا جان ده قسمت مکتب دخترا یک چیز بر تان بگویم که اینجه ده قشلاقای ما مردم، زن بسیار قیمت اس. امی روزا قلین یک دختر چار تا پنج لک افغانیس. هر پدر با بسیار خواری و زامت (زحمت) ای قلینه برآمو دختر میته که از جغات خانه برآمده بتانه لاکن ده مکتب او چیزاره که ما از زن می خواییم بر دخترا یاد نمی تَن."

می پُرسم:

جغات خانه مثل چی؟ می گوید:

"ده قشلاقای ما مردم، زنا قالین می بافن؛ گلم می بافن؛ آنچه می بافن؛ کارای خانه ره می کنن؛ گاو ها را می دوشن؛ مرد شان که ده خانه نباشه علف درو می کنن. دُختر که مکتب رفت نه کارای مکتبه یاد می گیره که مدیر و مامور شوه و نه کارای ده و خانای دهاتی ره یاد می گیره. ما مردم بر دخترای شاری و مکتب خنده دو روپه هم قلین نمی تیم از خاطری که او دخترا به درد کارای ده نمی خورن."

برایش می گویم:

من دهات انگلستان را دیده ام در آنجا زنان به اساس ضرورت ده در رشته های گاوداری گوسفند پروری؛ اسپ داری و دیگر چیزهای که به درد ده می خورد درس خوانده اند و مانند مردان دهقانی می کنند. می گوید:

"اگه امیتر (همین طور) مکتب ده مُلک ما پیدا شوه مام دخترای خوده ده مکتب می مانیم. ای دخترا که امروز مکتب می زن اگه سرگین یا پشکل ببینند راه خوده چپ کده میرن هیزم زمستان ما مردم سرگین و پشکل اس زن که از سرگین و پشکل بد بر باشه ده میان ما مردم زندگی کده نمی تانه."

از وی در باره مناسبات بین اقوامی که در "چاربولک" زیست دارند می پرسیم.

او پاسخ می دهد:

ما مردم از جوانی با هم جهاد می کردیم؛ وختی که اروس ها برای عسکر گیری ده قشلاقای ما می رسیدن جوانای هر قشلاق جوانای دگه قشلاقا را خبر می کدن و ما یک جای ده دشت و کوه پُت می شدیم هر کس هر چه خداوس ده خورجین داشتیم شریکی می خوردیم. او و نان ما شریک بود. از اینجه تا پاکستان می رفتیم ده گروپ های ما عرب؛ اوغان (پشتون)؛ ازبک و تاجک بود. بسیار وختا عسکرای حکومتی از گزومه روس ها خبر میدادن و ما آرام ده جنگلا استراحت می کردیم تا روسا می رفتن. عبدالله شهید بر ما می گفت که مسلمانا کُل شان بیادر یکی دگه استن. گیای او ده گوش مه اس و مه کتی خود می گم که اگه مه کتی پلوان شریک خود بیادری کده نتانم کتی دگه مسلمانا چطور بیادری کده می تانم.

من از سخنان او نتیجه می گیرم که کتاب خوان و روشنفکر ما باز هم از هوس ها و ایدیل های نمایندگی می کند که مردم با آن ایدیل ها هیچ تفاهم ندارند. مردم برای مُشکلات بالفعل خود علاج های فوری می خواهند و از بی امنیتی و کُشت و کُشتار خسته شده اند. تداوی عملاً در خدمت پول سازی است و هر داکتر همراه با معاینه خانه یک دواخانه نیز دارد و برای ریزش های عادی هم بیماران را پیچکاری می کنند و انتی بیوتیک های گران قیمت می دهند. پیچکاری ها برای کمپوندران پیچکاری کننده نیز زمینه فیس را فراهم می کند و بدین ترتیب صحت مردم بازچه داکتر؛ دوا فروش؛ اکسریز و لابراتوار است و این شیوه طبابت فغان مردم را به آسمان ها برده است.

دفاتر حکومتی برای هر کار رشوه معین دارند که از پنجاه دالر آغاز می شود و رو به بالا می رود. از دهقان طرف صحبت خود در باره رژیم های که یکی به دنبال دیگر آمدند و رفتند می پرسیم و او با همان لهجه شیرین مردم شمال می گوید:

"دوران روسا دوران جنگ و جهاد بود ما از اونا چیزی نمی خواستیم و با آنان در جنگ بودیم. مجاهدین که سالای درازده دشت و کوه گُشنه و تُشنه خو کده بودن وختی ده شارا آمدن روز نادیده خوده یافته خوده بیخی گم کدن ده جیب هر کس که یک چار قران دیدند پولشه گرفتن. آنکومجاهدای پنجاه ساله؛ شست ساله دخترای نلغه؛ نلغه چهارده ساله و پانزده ساله ره بر خود نکاح کدن مثل ای که ده وختای کوه گردی و خوف و خطر بر خود یک جنت خیالی جور کده باشن امی قشلاقاره بچه رقصانی و دختر رقصانی گرفت و امنیت بیخی از بین رفت.

امنیت طالبا خوب بود و قوماندانای زور آور گم شدن اما ای خانه خرابا بسیار خُشک پای بودن و خدا خشکسالی ره آورد و پنج سال یک یک قطره باران به وخت نیارید و کشتا سوخت و ما مردم دربدر شدیم و شو و روز دعا می کردیم که خدا گلم ای پادشاهی خُشک قَدمه به خیر از ملک ما جمع کنه.

ده دوران کرزی و امریکا همبستگی ملی پیدا شد. سرکاره جور کدن؛ بَر مردم به هزار افغانی سولرای ارزان دادند. اینچه ده قشلاقای ما مردم لامپه و اریکینه پرتافتن و برق و تلویزیون پیدا کدن. مردمی که پول داشتن ده زمینای خود چاه های عمیق کندن که روز به زور سولر از چاه او می کشن و شوانه از جنریتر کار می گیرن و خلاصه که پس از سالها ما مردم فامیدیم که امی افتو بر ما برق؛ او و هر چیز داده می تانه. کاکا جان او که باشه دام و درخت سبز میشه؛ مالا آبات میشن؛ شیر و جُرغات زیات میشه مردم کار میگوئن؛ جنگ و خشونت کم میشه. کسای که چاه عمیق دارن بَر ما واری کم بغلا یک ساعت او خوده صد افغانی می فروشن که پیسه تیل جنریتر میشه هم ما خوش هم اونا خوش وهم خدا خوش."

می پُرسم:

از حکومت چه می خواهید می گوید: "

تَنّا امنیت. امی که ظالم نتانه سر مظلوم دست بالا کُنه و ای رشوت و رشوت خوری به خیر گم شوه و مردم کار و غریبی خوده کُئن. وطن آباد و مردم شاد می شن."

در این وقت برادر زاده همسر من با یک کاسه توت زمینی که از باغ خود چیده است فرا می رسد. این دهقان با تجربه که از زندگی بسیار آموخته است بر می خیزد و به دنبال کار خود می رود و من توت زمینی می خورم اما چنان توت زمینی خوش مزه که من در سی و دو سال دوری از وطن در اروپا و امریکا و کانادا چنین توت زمینی مزه دار نخورده بودم. جای دوستان خالی راستی که افغانستان همه خوبی های خوبان جهان را به تنهایی دارد اما بازوی کار و مشاطه های چیره دست می خواهد که همه خوبی های آنرا به نمایش بگذارند به امید یک افغانستان فارغ از جنگ و نفاق و برادر کشی. والله اعلم بالصواب. ۱۹ سپتمبر ۲۰۱۶ مزار شریف افغانستان م. اسحاق نگارگر